سه‌شنبه ۳ تیر ۱۴۰۴
شماره ۴۴۴۳
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

قطعه «علاج» محسن چاوشی که با استقبال بی‌نظیر ایرانیان همراه شد، یک بسته تحلیلی هنرمندانه از وقایع اخیر است

چاووش وطن‌داری

محمدحسین سلطانی
خبرنگار

محبوبیت، شهرت، طرفدارانی که قطعاً تا سال‌ها بعد هم آهنگ‌هایت را زمزمه می‌کنند و دخترهای نوجوانی که با دیدنت در کوچه و خیابان جیغ بنفش می‌کشند، تصویرت را روی پوسترها می‌اندازند و پیج هواداری برایت می‌زنند. این‌ها چیزهایی است که یک هنرمند مطرح در زندگی خود تجربه می‌کند. با این همه، چنین موضوعاتی تنها چند تصویرند؛ چند تصویر دلفریب که به کار شرایط صلح می‌آید و سالانه هزاران نفر را به کلاس‌های موسیقی و تئاتر و... می‌کشاند. حالا فرض کنیم شرایط از حالت صلح خارج شود، چند نفر از آن چهره‌ها باقی می‌مانند؟ درست همان زمانی که صدای انفجار را می‌شنوی، صدای کدام خواننده در گوشت زمزمه می‌شود یا تصویر و دیالوگ کدام نقش را با خودت مرور می‌کنی؟! این نقطه اولین جایی است که تفاوت حاصل می‌کند. دو شب پیش یک موسیقی در بستر اینترنت پخش شد به نام «علاج». خواننده‌اش که بود؟ محسن چاوشی. موضوعش چه بود؟ جنگ و البته زیستن در زمان جنگ. آیا این اولین اثر هنری است که درباره جنگ تولید می‌شود؟ خیر. پس می‌شود گفت آهنگ چاوشی یکی از هزاران سوگواره یا مدیحه‌سرایی است که در زمان جنگ‌ها منتشر می‌شود. پس چه چیزی علاج را متفاوت می‌کند؟ جنگ چیز عجیبی نیست اما اثر هنری در جنگ چرا. اصولاً جنگ در هیچ زمانی از تاریخ عجیب نیست. شاید از این گزاره خوشمان نیاید یا دلمان بخواهد، شبیه این دوستان طرفدار جبهه «جنگ نکنید» و این داستان‌ها، در برابر هر گونه جنگی با دستکش‌های توری، دستمال گل‌گلی‌مان را در بیاوریم و نوک دستمال را به زور به غدد اشکی‌مان بفشاریم تا قدری خیس شود و آخرش استوری «طبیعت جنگ را دوست ندارد» بگذاریم و دلمان به حال حیواناتی بسوزد که قرار است با صدای خمپاره‌ها مو به تنشان سیخ شود، آخرش هم روی صندلی سازمان ملل متحد خانه‌مان بنشینیم و دنیا را به صلح جهانی دعوت کنیم. این تصویری که شرح داده شد؛ صورت‌بندی کلی هنرمندان جهانی در نسبت با جنگ و فجایع انسانی است. از آنجلینا جولی بگیرید که در آفریقا عینک آفتابی می‌زند و دست ملوکانه‌اش را روی سر سیاه‌پوست‌های درمانده می‌کشد تا نسخه‌های ضعیف‌تر خاورمیانه‌ای او که در هر اقدامی «no war» گویان مشق پوشالی هنرمند بودن غربی را تقلید می‌کنند. با این همه، این تصویر به قدری تکراری شده که ۳۰ ثانیه دیدنش در اینستاگرام هم واقعاً زیاد است. در چنین بازار پرحجم برخی‌ها هم هستند که دور از بازار می‌ایستند، شکل کار را عوض می‌کنند و مدل زیستن متفاوتی را پیش می‌برند. چاوشی همان زمانی که گفت کنسرت برگزار نمی‌کند، آغاز یک حرکت را رقم زد. اصولاً حرکت کردن خلاف جهت سایرین همیشه درست نیست؛ اما بدون‌شک جذاب است. البته در این مورد به خصوص حرکت خلاف مسیر جریان اصلی هم درست است و هم جذاب. معلوم نیست شاید آن سال‌هایی که چاوشی این تصمیم را گرفت تا کنسرت نگذارد خیلی موضوع و دلیلش ربطی به صنعت فرهنگ نداشت. با این حال، کنسرت اولین جایی نبود که چاوشی خودش را از جریان اصلی جدا کرد. او کم‌کم در سبک هم کاملاً متفاوت شد، به او گفتند مقلد قمیشی است و او هر آهنگ که می‌گذشت سعی می‌کرد سبکش را از قمیشی جدا کند. در شعر هم وضعیت همین بود. او یک بار به مولانا متوسل شد، یک بار به غزل پست مدرن. یک بار رفت به سمت پاپ و راک و یک بار سراغ موسیقی تلفیقی. اجازه بدهید برای آنکه با تحلیل سرتان را درد نیاورده باشم یک داستانی را تعریف کنم. همین چند هفته قبل از جنگ سوار اسنپ شده بودم و راننده محترم گفت بلوتوث را وصل کن یک چیزی بگذار. آدم اهل دلی بود. من هم که لیست پخشم، بقچه کبری خانم است و همه چیز در آن پیدا می‌شود، شروع کردم یکی یکی آهنگ‌ها را پخش کردن. با هر ثانیه از آهنگ‌هایی که من پخش می‌کردم، راننده بیش از پیش چهره‌اش در هم می‌رفت تا اینکه به چاوشی رسیدیم. گفت آه چه خوب زیادش کن، یک قطعه از آلبوم ابراهیم بود. آهنگ که تمام شد، راننده با یک چهره در هم گفت: «چاوشی چه چیزها که نمی‌خونه! عاشقانه‌هاش رو نداری؟» منظور آقای راننده آهنگ‌هایی است که چاوشی برای «شهرزاد» و «آبان» و... خوانده بود. آهنگ‌هایی که قطعاً و حتماً در بقچه کبری خانم ما جایی نداشتند. نکته داستان همین است. سیر کاری چاوشی را که نگاه کنید متوجه می‌شوید چاوشی در این سال‌ها تجربه‌گراترین خواننده ایران بوده است. خب! تجربه‌گرا بودن چه ربطی به مواضع no war و متفاوت بودن نگاه چاوشی دارد؟ موضوع واضح است؛ جریان هنری انتخابی توسط هر هنرمند، مسیر زیست او را هم تعیین می‌کند. چاوشی در تمام این سال‌ها سعی کرده دست به کشف در یک اثر هنری بزند، با گیتار الکترونیک مولانا خوانده و با سنتور پاپ، این یعنی پویایی یک شخصیت هنری. او به جای آنکه یک خیریه سانتی مانتال برای جلوگیری از درگذشت نگون‌بار فک‌های خزری بزند، یک ان‌جی‌او با نام حیدر تأسیس می‌کند. او دائماً در حال تلفیق چیزها با هم است. شاید اگر بخواهیم مسیر چاوشی را با تک قطعه‌ها بررسی کنیم او را آدمی در حال تغییر ببینیم اما یک تفاوت میان تغییر و پویایی وجود دارد. چاوشی حاصل پذیرش تغییر دائمی است؛ تغییری که در یک مسیر دائماً سعی می‌کند گونه جدی از تلفیق میان جلوه‌های هنری سنت و مدرنیته را امتحان کند. گاهی به نتیجه نمی‌رسد و گاهی هم حاصلش قطعات چشمگیر یا به بیان بهتر گوش‌نواز می‌شود. این مسیر دقیقاً در برابر حرکت‌های جریان اصلی هنر پاپ در ایران و جهان قرار می‌گیرد. جریان‌هایی که حاصلش شده آثاری که به خصوص در سال‌های اخیر به تکرار افتاده و دیگر گوش‌ها را به شنیدن خود عادت داده‌اند؛ اما چه چیزی باعث شده چاوشی به چنین انسجام و تفاوتی برسد؟ اینجاست که داستان جالب می‌شود.

چاوشی حاصل ایران است

بررسی سیر طریق هنری چاوشی را بی‌خیال شویم و برگردیم به زمان خودمان. چاوشی در برابر حمله اسرائیل موضع می‌گیرد. درباره غزه هم. درباره ماجراهای ۱۴۰۱ و... هم. این که نشان می‌دهد چاوشی خیلی هم خلاف جریان شنا نکرده. پس چه اتفاقی رقم خورده؟ واقعیت این است که موضوع خیلی درباره واکنش یا عدم واکنش نیست. موضوع درباره چگونگی است. فرض کنید یک بحران محیط زیستی در جهان رخ داده. جمعیت هنرمندان دوان دوان می‌آیند و از طرفی طیفی هم مثل چاوشی چون بر اصالتشان تعمق کرده‌اند و دست به تولید اثر زده‌اند، دیگران چاره‌ای ندارند جز آنکه با آنچه امثال او چندسال قبل به بازار عرضه کردند، موضعشان را منتشر کنند. مسئله دقیقاً همین جاست. چاوشی اصیل است. این جمله اصلاً ساده نیست. اینکه قطعات تولیدشده توسط او را صاحب یک اصالت بدانیم، اتفاق بسیار مهمی است که در کمتر خواننده‌ای به چشم می‌خورد. با این حال آنچه چاوشی در یکم تیرماه رقم زد چیزی فراتر از یک اثر اصیل است.

«علاج» در زاویه دید است

آنچه در آثار هنری درباره جنگ اهمیت دارد، زاویه دید است. جولیا پطرس در لبنان سخنرانی شهید سیدحسن نصرالله را تبدیل به موسیقی کرد. او زاویه دیدش را جای یک رهبر و فرمانده جنگی گذاشت. محمد معتمدی درباره جنگ از نگاه یک رزمنده می‌خواند. حسام‌الدین سراج در قطعه «گلبرگ سرخ لاله‌ها» از زاویه یک شهید می‌خواند اما چاوشی در این اثر از زاویه دید خودش می‌خواند؛ از زاویه نگاه یک هنرمند مانده در جنگ که با ملت سخن می‌گوید. درست مثل کاری که محمود درویش و دیگر شاعران فلسطینی، لبنانی و آمریکای جنوبی کردند. اینکه خواننده و شاعر در کنار ملتشان قرار بگیرند و برای‌شان از نگاهی که در نسبت با جنگ دارند بگویند و اتفاقاً از راهکار و علاج سخن بگویند، تقریباً در هیچ کدام از آثار موسیقایی ۲۰ سال اخیر ایران اتفاق نیفتاده، حتی نمونه‌هایی از این موسیقی که در اوایل انقلاب تولید می‌شد بیشتر در قالب سرود بود و نه پاپ، به طور مثال آهنگ «برپاخیز» را نگاه کنید که بر گرفته از یک اثر شلیایی است. حالا این دسته از سرودها را که بیشتر در گروه‌های چپ استفاده می‌شد روی وزنه قیاس بیاورید. در همین نقطه است که همه چیز تغییر می‌کند. علاج به هیچ عنوان یک اثر چپ نیست. پاپ مرسوم آمریکایی هم نیست. علاج درست در نقطه‌ای قرار گرفته که ایران روی آن پا فشاری می‌کند. علاج میلیتاریستی نیست و نمی‌خواهد کسی دست به اسلحه ببرد؛ اما در لفافه این کار را می‌کند وقتی کاظم بهمنی شاعر این اثر، صحبت از تربیت اقوام برده‌دار می‌کند، می‌شد همین کلام را به شکلی درآورد که شاعر و خواننده به منتهی علیه چپ بودگی سقوط کنند، اما در همین نقطه است که شاعر مخاطب جهانی می‌گیرد و می‌گوید: «آزادگان کل جهان! فکری برای تربیت اقوام برده‌دار کنید.» اینجاست که تعبیر لطیف می‌شود و اینجاست که ناگهان معنای مقاومت از یک مقاومت چپ به مقاومت ایرانی بدل می‌شود. در جای دیگری از شعر – که بیت اصلی آن هم است– بهمنی می‌گوید و چاوشی می‌خواند که: «مردم علاج در وطن است/دنیا فقط لب و دهن است». حالا مانیفست کامل می‌شود. چاوشی در این بیت و در بخش «شیپور جنگ رازده و همواره صلح می‌طلبید» آمال و آرزوهای هنرمندان خارج‌نشین را هم به طعنه می‌کشد و در این نقطه است که چاوشی دوباره خود را از جریان اصلی بیرون می‌کشد و خود اصیلش را به نمایش می‌گذارد.

حالا وقت آن است که هنرمند مقاومت شویم

چاوشی و بهمنی تنها چند بیت نیاز دارند تا هنرمند مقاومت بودن را به ظهور برسانند. شعر وقتی به: «این ظلم‌های بی‌حدشان/ افکار تیره و بدشان/ آژیرهای ممتدشان/ سوراخ‌های گنبدشان» می‌رسد شاعر تصویری را می‌سازد که حالا تنها با یک عبارت کامل می‌شود: «این موش‌های شب‌زده را ای گربه‌ها شکار کنید» اینجاست که چاوشی از یک هنرمند محبوب و مشهور بدل به هنرمند مقاومت می‌شود در امتداد حرکت‌های نظامی کشورش و تمام آزادگان جهان علیه اسرائیل قرار می‌گیرد. او صرفاً یک آهنگ حماسی و میهن‌پرستانه نخوانده، او تنها به صهیونیست‌ها نتاخته و او تنها به بی‌بخاری برخی‌ها طعنه نزده، بلکه همه این‌ها را به آزادگان کل جهان کشانده. بی‌راه نیست اگر بگوییم چاوشی و بهمنی مانیفست اصلی مقاومت را ترسیم کرده‌اند.

دفاع هنرمندانه با هنر دفاعی معنا پیدا می‌کند

جنگ‌ها همگی در ابتدا حماسه هستند و بعد تبدیل به تراژدی می‌شوند؛ اما وقتی به صفحات تاریخ می‌چسبند بعد از مدتی رنگ و روحشان را می‌بازند. در اینجاست که هنر کار خودش را می‌کند و روح زمانه جنگ را زنده می‌کنند و اینجاست که تراژدی و حماسه باز هم زنده می‌شود، اما همه این تصاویر مربوط به جنگ‌های معمول تاریخ است و مربوط به زمانی که تو مانیفستت دفاع کردن نیست. وقتی داستان درباره مقاومت است و تن به زور ندادن، همه چیز دیگر حماسه است و حماسه تمام تراژدی را در خود می‌بلعد. داستان «علاج» هم همین است وقتی تو در شرایط جنگی دنبال علاجی و علاج را در بیداری آزادگان جهان و گرفتن موش‌ها می‌بینی، یعنی در منتهاالیه حماسه ایستاده‌ای و شعرت جایی برای ناله و فغان ندارد و قرار هم نیست داشته باشد. واقعیت این است که چاوشی به درستی فهمیده الان وقت سیاه کردن نقشه ایران نیست و این مدل از دلسوزی‌ها در شرایطی که کشور در نقطه حساس دفاع است، نه تنها معنا ندارد، بلکه کارکرد مدنظر منتشرکننده را به عکس جلوه می‌دهد. جنگ سانتی مانتالیسم برنمی‌دارد و جایی برای فرش قرمز پهن کردن نیست. حالا باید ایستاد و نگاه کرد که آیا نگاه چاوشی تسری پیدا می‌کند یا نه؟ آیا دوباره فهم ما از هنر می‌شود سوگواری؟ آیا دوباره حماسه‌ای کنش‌مند و امروزی طرح می‌شود؟ اینکه آیا اثر چاوشی تبدیل به جریان می‌شود یا خیر، هنوز معلوم نیست؛ اما روی این نقطه قطعاً می‌توانیم بایستیم که چاوشی حالا قطعاً بخشی از مبارزه ملت است؛ مبارزه‌ای که از صدای آهنگران، فخری، کویتی‌پور، ناظری و پطرس به چاوشی رسیده. همانطور که هیچ جنگی در جهان عجیب نیست، پایان گرفتن جنگ‌ها هم چیز تازه‌ای نیست. بالاخره این روزها هم تمام می‌شود و آیندگانی می‌آیند؛ آیندگانی که گوش‌هایشان شنواتر از ماست و آن‌هایی که گوشه‌ای ایستاده‌اند و با صدای نازک و یواش «جنگ نکنید» را فریاد می‌زنند، خواهند شناخت و صاحبان علاج را هم. حرف کلیشه‌ای است اما تاریخ قاضی بهتری است برای آنچه در این هفته‌ها می‌گذرد. تاریخ بهتر می‌داند چه کسانی برای دور نشدن از کارت سبزهای خارجی علاج را در بی‌وطن‌ها و بی‌وطنی دیدند و چه کسانی علاج را در وطن.

مرهم جنگ

مریم فضائلی
خبرنگار گروه فرهنگ

هندزفری را روی گوشم می‌گذارم و در میان انبوه آهنگ‌هایم دنبال آن قطعه‌ای می‌گردم که حال و هوای این روزهای تهران را به تصویر بکشد. روزهایی که در تهران، آفتاب می‌تابد اما همه‌چیز انگار پشت پرده‌ای از غبار پنهان شده. وقتی که خونمان بیشتر از همیشه آدرنالین خشم و کورتیزول نگرانی ترشح می‌کند. روزهایی که اخبار، لحظه به لحظه منتشر می‌شود و هرکدامشان از اهمیت زیادی برخوردارند. روزها و شب‌هایی که در آسمان بالای سرمان، در میان ابرها خبرهای بیشتری در رفت و آمد است و بعضی‌های‌شان با بی‌رحمی تمام، بر پهنه ایران زیبای‌مان، رد زخم‌هایی به جای گذاشتند. روزهایی که موج پاسخ موشک‌های ایرانی، بیش از هر زمان دیگری مردمان بی‌هویت اسرائیل را متعجب کرده. همه حال و هوای این روزها، از بامداد جمعه‌ای شروع شد که موشک و پهپادهای اضافی‌ترین رژیم جهان، جسارت کردند و در دل خاک ایران عزیزمان به زمین نشستند. حالا دهمین روز شروع این جنگ تحمیلی هم گذشته است. انگشتم روی صفحه موبایل بالا و پایین می‌شود؛ هنوز آهنگی که می‌خواهم را پیدا نکردم. آهنگی که خشم، افتخار و ناراحتی‌ام را در گوش‌هایم بخواند؛ همان حس‌هایی که این روزها بیش از هر زمان دیگری در وجودم موج می‌زنند. در میان آن حجم از موسیقی مختلفی که وجود دارد، چشمم به نام محسن چاوشی می‌خورد. صدایی که سال‌هاست همراه من بوده؛ در تنهایی‌ها، موقع غصه‌خوردن‌ها، موقع شادی‌ها و حتی در اعیاد مذهبی و ملی. حالا که ایران عزیزمان در شرایطی خاص قرار گرفته، باز هم چاوشی صدایش را صاف کرده، پشت میکروفن ایستاده و با غم و خشم، همان دو حس غالب این روزهای ایرانی‌ها، دو آهنگ جدید خوانده. البته چاوشی برای ایران زیاد خوانده. می‌توان چشم‌ها را بست، آهنگ‌های چاوشی را پخش کرد و تصور کرد که دور ایران، شهر به شهر می‌گردیم. او در آهنگ «جنگ‌زده» همان‌طور که معشوقش را به تصویر می‌کشد، در جای جای ایران قدم می‌گذارد و خودش را هم معرفی می‌کند:

«دلت تهرون چشات شیراز! لبت ساوه هوات بندر!
بمم هر شب تنم تبریز؛ سرم ساری چشام قمصر
دلم دل تنگه تنگستان؛ رو دوشم درد خوزستان
غرورم ایل قشقایی! تو رگ‌هام خون کردستان...»

چاوشی برای خواندن از وطن، دنبال دلیل نمی‌گردد. همان‌طور که آهنگ «مام وطن» را بدون اینکه اتفاق خاصی افتاده باشد خواند: «راز خوشبختی من خفته در قلب من است، تو کجا می‌گردی قلب من این وطن است».

جای آهنگ‌های او در این روزها خالی بود و حالا، با این آهنگ، موسیقی این روزهای‌مان را ساخته. آهنگ‌هایی که صدای تاریخ را ساختند.

مانیفست جنگ به زبان چاوشی

محسن چاوشی در روز دهم جنگ تحمیلی، در ۵ دقیقه و ۱۵ ثانیه، موسیقی جدیدی منتشر می‌کند. اما کنار هم قرار گرفتن نت‌ها و کلمات، تنها یک موسیقی خلق نکرده؛ بلکه مانیفست یا بیانیه‌ای است جسورانه، از زخم‌هایی که به تن ایران خورده و او را نه ضعیف که قوی‌تر و همدل‌تر از قبل کرده است. «علاج» محسن چاوشی، اندوه و خشم جمعی این روزها را تبدیل به موسیقی کرده و آنها را فریاد می‌زند. حالا که آسمان تهران، گاه و بی‌گاه، با دودی از ابزار جنگی تیره می‌شود، ساختمان‌هایش از بمب‌های بی‌رحم دشمن فرو می‌ریزد و مردمی در راه رسیدن به پیروزی شهید می‌شوند، علاج به میان می‌آید و این درد را می‌خواند:

«با تکه‌های پیکرمان
با گیسوان دخترمان
می‌خواستید چه کار کنید؟»

صدای محسن چاوشی، صدای آدمی‌ست که از تجربه مستقیم زیستن با رنج، خشم و ایمان صحبت می‌کند. او با اینکه تلخ موسیقی را شروع می‌کند، اما بلافاصله، نوید می‌دهد که هیچ کدام اینها، ما را شکست نمی‌دهد و به شادی‌های لحظه‌ای‌تان دل خوش کنید:

«ما زنده‌ایم مثل امید
این چند روز را بروید
برگشتن افتخار کنید»

چاوشی این موسیقی را برای نسل‌هایی می‌خواند که آغاز جنگش همزمان با طی کردن مراحل مذاکرات بوده. پس او در این بیانیه، علیه بی‌تفاوتی، علیه سازشکاری، علیه بزک کردن ظلم با واژه‌هایی نظیر «صلح» هم می‌خواند:

«شیپور جنگ را زده و
یکباره صلح می‌طلبید
ابلیس‌زادگان پلید، ای بدترین اهل زمین
با ما رسیدگان به یقین
پس لایقید قمار کنید»

واژه‌ها در «علاج»، مانند آجرهای یک سنگر، محکم، واقعی و به دور از هرگونه غلو یا دروغ چیده شده‌اند. چاوشی، پی یا فونداسیون این سنگر را با یک بیت می‌سازد و نگه می‌دارد: «مردم، علاج در وطن است» همین و بس! و همین پنج کلمه، هدف را مشخص می‌کند. چاوشی می‌خواند و حتی با پوزخند از «سوراخ‌های گنبدشان» یاد می‌کند. او ذوالفقار را ابزار اصلی ما می‌داند، ابزاری که یک ضربه‌اش مغتنم است. حتی او از خائن، دستپخت اجنبی هم یاد می‌کند که همیشه بوده و است و درنهایت او می‌خواند:

«مردم خدا مراقب ماست
جز خیر ما ندید و نخواست»

و اینجاست که شنونده، آرامش می‌گیرد. «علاج» موسیقی‌ای تنها برای شنیدن نیست، موسیقی است که هر نتش را این روزها ۹۰ میلیون ایرانی زندگی می‌کنند و با تمام خشم و غم و امید، می‌شود آن را بلند خواند. این روزها که تمام شود، «علاج» می‌ماند و صدای خش‌دار چاوشی و مردمی که برای وطن هرکاری کردند. «علاج» موسیقی این روزهایی است که با تمام شدنش، در ذهن و دل ما همیشه به یادگار می‌ماند.

چاوشی از ذات ایران می‌خواند

آهنگ پنج دقیقه‌ای «پسرم» مانند تقریبا ۹۹ درصد آهنگ‌های دیگر، با موسیقی شروع می‌شود. در ثانیه سی‌ام، چاوشی لب از لب باز می‌کند و می‌خواند:

«پدرم اینجا و مادرم اینجا و وطنم ایرانه
آخه من کجا برم همه جا جز اینجا واسه من زندانه»

چاوشی، برای جنگ تحمیلی ایران هم نسخه دارد. او با هر مصرع و هر نت، تلاش می‌کند تا با تمام توانش نشان دهد هیچ پاسخی برای آن سؤال بزرگ «آخه من کجا برم؟» وجود ندارد. او این سؤال را می‌پرسد و بعد، یکی از آن چیزهایی را می‌گوید که ذات ایران را ساخته است؛ همان جوهری که ماهیت واقعی یک چیز را شکل می‌دهد و آن را از بقیه متمایز می‌کند. آنهایی که کمی سررشته از فلسفه دارند می‌دانند که ذات یعنی ویژگی‌های ضروری و تغییرناپذیر یک چیز که بدون آن، آن چیز دیگر همان چیزی نیست که هست. راحت‌تر بگوییم، بدون آن ذات، آن چیز، آن چیزی که هست، نخواهد بود. شاید در تعریف پیچیده باشد، اما مثال‌هایی که چاوشی می‌خواند، همه این تعاریف را واضح می‌کند. مثلاً چاوشی می‌خواند:

«آخه من کجا برم رمضونش رنگ ربنای مست شجریان باشه
یا موذن‌زاده اذان افطارش جادوی خلوتی شهر تهران باشه»

اینهایی که چاوشی می‌گوید، همگی از ویژگی‌های اصلی تهران و ایران است. هیچ کجای این کره خاکی، رمضان‌هایش رنگ ربنای شجریان ندارد. یا خلوتی تهران، موقع اذان افطار را هیچ کجای دیگر این جهان نمی‌توان پیدا کرد. او می‌خواند و دلتنگی‌هایش را فریاد می‌زند. چاوشی در خیلی از آهنگ‌هایش، خرمشهر بودنش را خوانده است. این بار هم، به رسم همان آهنگ‌ها، نفسی می‌گیرد و می‌خواند:

«بچه غمگین شط خرمشهرم که تموم دنیاش قد آبادانه
دل تنگم خونه دل خونم مسته سرخی خورشید غروب هر مزگانه»

چاوشی نفسی می‌گیرد و برای اینکه دیگر جایی برای چک و چونه نگذارد، ادامه می‌دهد:

«من غریبم همه جا مثل ابر پاییز همه جا می‌بارم
اما تو خاک خودم موندن و مردن‌مو بیشتر دوست دارم»

و دوباره چاوشی به سراغ دلتنگی‌هایش می‌رود. آهنگ «پسرم» محسن چاوشی اگر همان روزهای ابتدایی جنگ منتشر نشده بود، جایش این روزها حسابی خالی بود.

چاوشی مرد میدان است

محسن چاوشی، مرد میدان و هنرمندی متعهد است که از همان روزهای آغاز حمله اسرائیل به ایران عزیزمان، واکنش‌های متفاوت و تاثیرگذاری نشان داد. او نه‌تنها با خواندن آهنگ «پسرم» و انتشار ویدئوکلیپی مرتبط در فضای مجازی، باعث شد خیلی‌ها نسبت به این اتفاق با این آهنگ واکنش نشان دهند، بلکه با انتشار استوری‌ای در اینستاگرام که تصویری از عروسک دختر بچه‌ای میان خرابی‌های ساختمان‌های مسکونی بود، پیام خود را به گوش همه رساند. در این استوری، بخشی از شعر آهنگ «کولی» را نوشت: «لگد کردی، لگد میشی... الا لعنت الله علی الظالمین»، که نشان‌دهنده اعتراض او به ظلم و ستم و بی‌پاسخ نماندن جنایت رژیم کودک‌کش بود. اما محسن چاوشی به این اقدامات هنری بسنده نکرد. در همان روزهای ابتدایی که نام امیرالمومنین(ع) و غدیرخم نیز مطرح بود، او که مدیریت خیریه «جمعیت حیدر» را برعهده دارد، دست به اقدام عملی زد. در پی تجاوز رژیم صهیونیستی به ایران و آسیب دیدن تعدادی از هموطنان عزیزمان، محسن چاوشی با همکاری خیرین و به رسم همیشگی علوی، ۳ هزار بسته بهداشتی–درمانی تهیه و به جمعیت هلال‌احمر جمهوری اسلامی ایران اهدا کرد تا در سطح کشور توزیع شود. این حرکت نمادی از تعهد واقعی او به مردم و ارزش‌های انسانی است که برگرفته از نام مقدس امیرالمومنین حیدر(ع) است.

صدای مقاومت و حماسه از حنجره

فاطمه‌سادات بکائی
خبرنگار

در روزگاری که موسیقی پاپ فارسی بیش از هر زمان دیگری به حاشیه‌های تکراری و مضامین عاشقانه مصرفی دل‌بسته، محسن چاوشی با انتشار قطعه تازه‌اش، «علاج»، یک‌بار دیگر نشان داد که می‌توان از بستر موسیقی، صدای تاریخ شد. «علاج» نه‌تنها اثری موسیقایی که بیانیه‌ای هنری است در پاسخ به بحران‌های امنیتی و تهدیدات اخیر علیه ایران؛ صدایی رسا، پرخاشگر، اما هم‌زمان دردمند و وطن‌دوست.

چاوشی در این اثر، بر خلاف بسیاری از هم‌نسلان خود، موضع می‌گیرد. نه به‌عنوان یک تحلیل‌گر سیاسی، بلکه به مثابه یک هنرمند آگاه که بار رسالت اجتماعی هنر را بر دوش دارد. او، با انتخاب شعری از کاظم بهمنی، زبانی حماسی، خشن و استعاری را وارد فضای پاپ می‌کند و بدون تعارف، در برابر تهدید، خون‌ریزی، جنگ‌طلبی و تحقیر، موضعی سرسختانه می‌گیرد.

شعر «علاج» بر پایه تضادها شکل گرفته است: مرگ و زندگی، ظلم و مقاومت، فرار و ایستادگی. سطرهایی چون «با تکه‌های پیکرمان / با گیسوان دخترمان / می‌خواستید چه کار کنید؟» نه فقط تصویرسازی شاعرانه‌اند، بلکه به‌صراحت به مصیبت جنگ و هدف‌گیری غیرنظامیان در منازعات اخیر اشاره دارد. حضور واژگانی چون «ابلیس‌زادگان»، «موش‌های شب‌زده»، و «برده‌دار» نشان از یک جهان‌بینی دو قطبی دارد؛ جهان خیر و شر، مظلوم و ظالم. مهم‌ترین شعار اثر در بند مرکزی آن تبلور می‌یابد: «مردم، علاج در وطن است / دنیا فقط لب و دهن است / این جنگ، جنگ تن به تن است». چاوشی در این جا هم به عنصر وطن‌دوستی تأکید می‌کند و هم نوعی بی‌اعتمادی به مداخله‌گران جهانی را بازتاب می‌دهد. واژه «علاج» نه صرفاً به معنای درمان، بلکه به‌عنوان یک راه‌حل فرهنگی – اجتماعی به کار رفته است: بازگشت به درون، اتحاد و اتکا به خویشتن. موسیقی اثر نیز در خدمت همین پیام قرار دارد. ترکیبی از فضای تیره، کوبنده، با ریتم کند و فضاهای خالی برای تأکید بر کلمات. تنظیم اثر، ساده و بی‌زرق‌وبرق، اما هدفمند است؛ نه برای رقص که برای تأمل. صدای زخمی و خسته چاوشی در این قطعه، به جای خواندن، بیشتر شبیه فریاد کشیدن است؛ گویی کلماتی را از دل آتش و دود بیرون می‌کشد تا هشدار دهد تا بیدار کند. نکته مهم دیگر، استفاده از زبان مذهبی و تاریخی در متن آهنگ است. ارجاع به «ذوالفقار»، «روز جزا»، «سجده»، و «خائن» باعث می‌شود مخاطب ایرانی ناخودآگاه آن را در زمینه فرهنگ شیعی و اسطوره مقاومت قرار دهد. چاوشی با بهره‌گیری از این زبان، اثر خود را از یک قطعه صرفاً اعتراضی فراتر می‌برد و به آن شمایلی آیینی و حماسی می‌بخشد.

در شرایطی که بسیاری از چهره‌های فرهنگی در برابر تحولات سیاسی و اجتماعی سکوت می‌کنند یا دچار لکنت هستند، «علاج» یک ایستادگی واضح است. این اثر نه ضد مردمی است، نه وابسته و نه تبلیغاتی بلکه به‌صراحت اعلام می‌کند که مقاومت، وقتی در قالب هنر بیان شود، می‌تواند هم شنیده شود، هم ماندگار بماند. چاوشی در «علاج» هم‌زمان روایت‌گر درد است و پیک حمل امید. اگر روزی بخواهیم آثار موسیقایی این دوران را مرور کنیم، بی‌تردید این قطعه، در فهرست صدای تاریخ جایگاهی پررنگ خواهد داشت.

ادامه در صفحه ۸